

An Analysis of the Discourse of Prophets in Surah Hud based on Patrick Charaudeau's Reasoning Model: The Case of Prophet Noah and Prophet Shuaib (AS)

Ali Baqer Taherinia^{a*}, Masoumeh Taghizadeh^b

^a Professor, Department of Arabic, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran

^b PhD Student, Department of Arabic, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran

KEYWORDS

discourse analysis,
reasoning,
Patrick Charaudeau,
Surah Hud

Received: 19 July 2023;
Accepted: 07 November 2023

Article type: Research Paper
DOI:10.22034/paq.2023.708869

ABSTRACT

One of the uses of language to influence others is to argue. Arguments are used to convince the audience because they try to persuade the listeners that a particular way of thinking is correct or it is in their interest to follow a certain view or belief. Different theories and viewpoints have been proposed about argumentation. The third model in the research studies related to this theory, which is an extension of Perelman's research that aims to revive Aristotelian rhetoric, examines reasoning within a discourse. In this approach, types of discourse in relation to argumentation are studied, and the methods by which oral and written discourse try to impact the audience are scrutinized and categorized. Since the Holy Qur'ān contains discourses centered on topics such as the rejection of polytheism and idolatry, the call to monotheism, the call to justice, the denial of corruption on the earth, etc., we can consider the text of the Holy Qur'ān as an argumentative discourse that seeks to reform. On the other hand, an argumentative text has features that distinguish it from other texts, one of which is the presence of two sides or a conflicting side in it, which is also a visible feature in the Qur'ān, especially in Surah Hud, which contains the dialogue of the prophets. Accordingly, this research article aimed to analyze the discourses in this surah drawing on the reasoning model of Patrick Charaudeau.

* Corresponding author.

E-mail address: btaheriniya@ut.ac.ir

2023 Published by Arak University Press. All rights reserved.





تحلیل گفتمان پیامبران در سوره هود براساس الگوی استدلالی پاتریک چاردو (گفتمان حضرت نوح و حضرت شعیب علیهما السلام)

علی باقر طاهری نیالف*، معصومه تقی زاده ب

الف استاد، گروه عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، btaheriniya@ut.ac.ir

ب دانشجوی دکتری، گروه عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، masometaghizadeh@ut.ac.ir

واژگان کلیدی	چکیده
تحلیل گفتمان، استدلال، پاتریک شار دو، سوره هود	یکی از کاربردهای زبان در جهت تأثیرگذاری بر دیگری استدلال کردن است. استدلال‌ها در جهت اقناع مخاطب به کار می‌روند؛ زیرا سعی دارند مخاطب را قانع کنند که این تفکر درست است و یا به نفع اوست که تابع این نگاه یا اعتقاد باشد. نظریه‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی در استدلال مطرح شده است. الگوی سوم در پژوهش‌های این نظریه که امتداد پژوهش‌های پرلمان در راستای احیای بلاغت ارسطویی است، به بررسی استدلال درون یک گفتمان می‌پردازد. در این رویکرد به بررسی مسأله انواع گفتمان‌ها در رابطه با استدلال پرداخته و روش‌هایی که گفتمان شفاهی و مکتوب از طریق آن سعی در تأثیر گذاری در مخاطب دارد، مورد تدقیق و دسته بندی قرار می‌گیرد. از آنجا که قرآن کریم در بردارنده گفتمان‌هایی با محوریت موضوعاتی همچون: نفی شرک و بت پرستی، دعوت به توحید، دعوت به عدل، نفی فساد بر روی زمین و... است، می‌توان متن قرآن کریم را گفتمانی استدلالی قلمداد کنیم که در پی اصلاح گری است. از سوی دیگر، متن استدلال محور، ویژگی‌هایی دارد که موجب تمایز آن با سایر متون می‌گردد؛ یکی از این ویژگی‌ها وجود دو طرف یا یک طرف منازع در آن است که این ویژگی نیز در قرآن بویژه سوره هود که گفت و گوی پیامبران را در خود دارد، قابل مشاهده است. بر همین اساس در این جستار برآنیم تا گفتمان‌های موجود در این سوره را طبق الگوی استدلالی «پاتریک شار دو» مورد تحلیل قرار دهیم.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۸	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۶	
مقاله علمی پژوهشی	

۱. مقدمه

استدلال کردن یکی از ویژگی‌های انسان است که از طریق آن سعی در رسیدن به اهداف خویش در گفتمان‌های مختلف دارد. در واقع یکی از کاربردهای زبان در جهت تأثیرگذاری بر دیگری است. استدلال‌ها در جهت اقناع مخاطب به کار می‌روند زیرا سعی دارند مخاطب را قانع کنند که این تفکر درست است و یا به نفع اوست که این کار بخصوص را انجام دهد یا ندهد. استدلال نزد فلاسفه یونان مانند افلاطون و ارسطو به عنوان سرآمدان این حوزه، نیز یکی از لوازم باز پس گیری حقوق متکلم بوده است. «ارسطو با تألیف کتاب "خطابه" هر آنچه که به قوانین گفتمان استدلالی مربوط می‌شود مانند: صفات خطیب و مخاطب و... را جمع آوری نموده است.» (ارسطو طاليس، ۱۹۷۹: مقدمه) ارسطو در کتاب «خطابه» قوانین مربوط به استدلال و چگونگی تأثیر گذاری بر مخاطب را در سطوح مختلف زبانی بیان و تقسیم بندی

کرده است که زیر بنای نظریات جدید استدلال مانند نظریه "شاییم پرلمان"^۱ است. استدلال در عصر نوین حلقه وصل میان علوم مختلف؛ کاربردشناسی، بلاغت و فلسفه و... شده است. «به عبارت دیگر بعد از آنکه بلاغت در دوران کلاسیک در یک مفهوم سبک شناسانه و زیبایی شناسانه منحصر شده بود، بلاغت جدید با شروع نمونه پژوهش های کاربردشناسی در زبان به مقابله با مفهوم تزیین صرف که وظیفه لاینفک بلاغت قلمداد می شد پرداخت.» (مشبال، ۲۰۲۱: مقدمه) بحث استدلال در عصر کنونی در سه الگوی اصلی ارائه شده است: «الگوی نخست، بلاغت جدید است که شاییم پرلمان به همراه اولبرخت تیتکا با انتشار کتاب -المصنف فی الحجاج- پایه گذاری کرد. در این الگو بلاغت کلاسیک ارسطویی احیا شد و وجه استدلالی بلاغت اعتبار خویش را بازیافت و بلاغت از تنگنای نگاه کلاسیک که آن را محصور در مفهومی زیبایی شناسانه و قالب هایی آماده می نمود رهایی بخشید. الگوی دوم، که مؤسس آن «دیگرو و آنسکومبر» هستند استدلال را ویژگی جدایی ناپذیر زبان می داند و به نوعی یک رویکرد ساختارگرایانه به استدلال دارد. اما الگوی سوم، که امتداد پژوهش های "پرلمان" در راستای احیای بلاغتی که ارسطو در پی آن بوده است، به بررسی استدلال یک گفتمان می پردازد همانطور که ارسطو برای استدلال درون خطابه اهمیت قائل شده است و مربوط به تألیفاتی است که گروه - استدلال و تحلیل گفتمان -فرانسه (روث آموسی، دومینگ مانگینو و پاتریک چاردو و...) منتشر می کنند.» (المودن، ۲۰۲۱: ۱۲) در واقع الگوی سوم رویکردی است که در تقابل با رویکرد استدلال درون زبان "دیگرو" استدلال درون گفتمان را مطرح نموده است. این گروه به بررسی مسأله انواع گفتمان ها در رابطه با استدلال پرداخت و روش هایی که گفتمان شفاهی و مکتوب از طریق آن سعی در تأثیر گذاری در مخاطب دارد را مورد تدقیق و دسته بندی قرار داد. همچنین قدرت سخن را در موقعیت و بافتی که در آن کاربرد دارد، در تحلیل خود در نظر گرفتند. از آنجا که قرآن کریم در بردارنده گفتمان هایی با محوریت موضوعاتی همچون: نفی شرک و بت پرستی، دعوت به توحید، دعوت به عدل و انصاف در برخورد با مردم، نفی فساد بر روی زمین و... است، می توان متن قرآن کریم را گفتمانی استدلالی قلمداد کنیم که در پی تغییر وضع موجود و اصلاح گری است. از سوی دیگر، متن استدلال محور ویژگی هایی دارد که موجب تمایز آن با سایر متون می گردد یکی از این ویژگی ها وجود دو طرف یا یک طرف منازع در آن است که این ویژگی نیز در قرآن بویژه سوره هود که گفت و گوی چندین پیامبر را در خود دارد قابل مشاهده است. بر همین اساس در این جستار برآنیم تا گفتمان های موجود در این سوره را طبق الگوی استدلالی "پاتریک شار دو"^۲ مورد تحلیل قرار دهیم.

۱.۱.۱. مبانی نظری

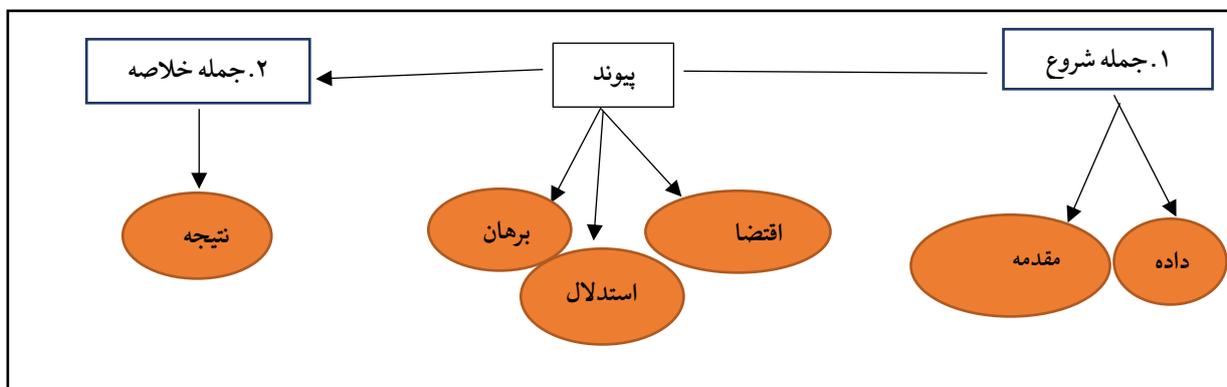
در سال ۲۰۰۲ م. در پی مستقل شدن تحلیل گفتمان به عنوان یک تخصص قائم به ذات، "دومینگ مانگینو" و "پاتریک چاردو" و تعداد زیادی از پژوهشگران در این زمینه با یکدیگر همکاری کردند و نتیجه این همکاری تألیف یک فرهنگ اصطلاحات برای بحث تحلیل گفتمان بود که در آن موضوع تحلیل گفتمان بررسی ساختاری یک متن نبود بلکه بررسی پیوند کاربرد زبان به یک موقعیت اجتماعی مشخص است. «در این فرهنگ توضیح داده شده است که دامنه تحلیل گفتمان گسترش یافته و از درون زبان شناسی، کاربردشناسی، بلاغت و نظریات استدلال مورد بررسی قرار می گیرد و از دل تخصص تحلیل گفتمان گام های جدیدی در پیشبرد نظریه استدلال برداشته خواهد شد.» (همان، ۴۴) به عبارت دیگر

Ch. Perelman-¹
Patrick Charaudeau-²

مبنای اصلی پژوهشگران - استدلال درون گفتمان - این است که مفهوم استدلال تمام جوانب گفتمان را در برمی گیرد و در این نگاه سخن گفتن یعنی استدلال کردن و هر گفتمانی استدلالی است به این معنی که متکلم همیشه در هر نوع گفتمانی سعی در تغییر دید مخاطب دارد. در این نگاه دو ضلع دیگر مثلث افنماعی ارسطو شامل (ایتوس/متکلم و پاتوس/مخاطب) که در بلاغت کلاسیک در برابر اهتمام بیش از حد به لوگوس/پیام مغفول واقع شده بودند برجسته می شوند. پژوهش های گروه «استدلال درون گفتمان» امتداد وسیع پژوهش های ارسطو و پرلمان است زیرا در این نظریه وجه استدلالی وجه جدایی ناپذیر گفتمان قلمداد می شود و برای بررسی گفتمان از تمام جزئیات یک ارتباط زبانی مانند لوگوس و ایتوس و باتوس و تأثیر گذاری بر مخاطب، تحلیل ارائه داده می شود. «پاتریک چاردو» یکی از اعضای گروه «استدلال درون گفتمان» استدلال را یک فعالیت زبانی می داند که از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول آن استدلال ها و براهین عقلی و بخش دوم آن کارکرد زبان برای افنماع و تأثیر گذاری بر مخاطب است. به عبارت دیگر ترکیب عقل استدلالی و عقل افنماعی در یک موقعیت مشخص می تواند یک استدلال تشکیل دهد. (چاردو، ۲۰۰۹: ۱۵ و ۱۴) «چاردو» استدلال را در چند سطح و به شکل شبکه ای مورد بررسی قرار می دهد.

۲.۱. سطح اول: عناصر منطق استدلالی

«چاردو»، سطح اول گفتمان استدلالی را، برای بررسی قسمت عقل استدلالی یا به عبارت دیگر ماهیت عقلانی و چگونگی انتظام منطقی استدلال ها اختصاص داده است که تحت عنوان «عناصر منطق استدلالی» به معرفی و بررسی سه عنصر؛ «جمله شروع» (داده /مقدمه منطقی)، «جمله خلاصه» (نتیجه) و «پیوند» (اقتضا، استدلال، برهان) می پردازد. این سه عنصر در هر رابطه استدلالی وجود دارند. «جمله شروع»، مربوط به هر سخنی است که در مورد جهان، آفرینش موجودات، بیان اوصاف آن ها از طریق وقایع باشد. «جمله خلاصه» نتیجه ای است که از جمله شروع بر می آید. «ارتباط میان این دو غالباً ارتباط سببی است. «پیوند» رسیدن از جمله شروع به جمله خلاصه به شکل اتفاقی نیست بلکه باید واسطه ای باشد تا ارتباط این دو را توجیه کند.» (همان، ۲۳) این جمله یا جملات که غالباً هم مضمهر هستند و باید از دل رابطه میان جملات استخراج شوند ممکن است براساس چارچوبی که در آن قرار می گیرد، استدلال، اقتضا و یا برهان نامیده شود.



نمودار ۱: عناصر منطق استدلالی (همان، ۲۵)

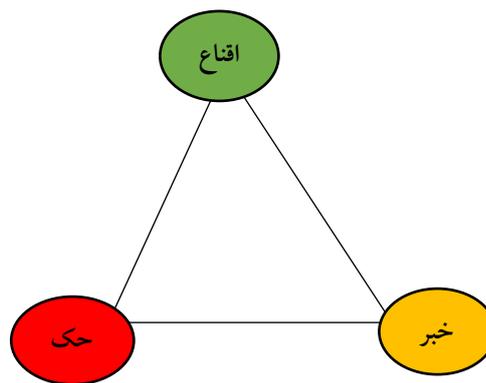
۳.۱. سطح دوم: سیستم استدلالی

منطق استدلالی، تنها عهده دار بخش استدلالی گفتمان است و همانطور که در مقدمه گذشت "چاردو" استدلال را ترکیبی از عقل استدلالی و عقل اقناعی می داند که جدایی ناپذیرند. «لازم است عقل اقناعی به فاعل استدلال گر و نیز موقعیتی که در آن به واسطه یک ارتباط مقابل مخاطب قرار گرفته است پیوند بخورد. داده منطقی به تنهایی برای اقناع مخاطب کافی نیست بلکه هر جمله‌ای برای اینکه صبغه استدلالی به خود بگیرد باید در سیستم استدلالی قرار بگیرد.» (همان، ۵۳) به عبارت دیگر قرار گرفتن جمله‌ها با یک ارتباط منطقی کنار هم برای یک گفتمان استدلالی کافی نیست بلکه باید جملات و روابط منطقی به یک روند استدلالی منجر شوند که "چاردو" آن را «خبر» می نامد. مثلث سیستم استدلالی "چاردو"، متشکل از: «خبر»، «حکم» و «اقناع» است که گاهی خبر و حکم با هم ترکیب شده و در دل هم قرار می گیرند.

خبر: «شامل یک جمله یا جملاتی است که در مورد پدیده‌های جهان (آنچه رخ می دهد و آنچه رخ خواهد داد) از طریق یک رابطه استدلالی نظری را بیان می کند. شرط موفقیت این روند این است که: استدلال گر نسبت به صحت نظری که بیان می کند موضعی داشته باشد یا به عبارت دیگر در بردارنده یک حکم نسبت به آن نظر نیز باشد و نیز استدلال گر باید علت موافقت یا عدم موافقت خود را نسبت به نظری که مطرح کرده بگوید و به عبارت دیگر وارد مرحله اقناع شده و دلیل بیاورد.

حکم: مربوط به چالشی است که خبر را در موضع شک قرار می دهد و نیز مربوط به موضعی است که فاعل نسبت به صحت خبر اتخاذ می کند و از این رو استدلال می آورد.

اقناع: مربوط به استدلال آوری در راستای حکم اتخاذ شده نسبت به خبر است. در این قسمت استدلال گر سبک‌های معنایی و زبانی را به کار می گیرد تا برای موضع اتخاذ شده از طریق حکم استدلال آوری کند.» (همان، ۶۱ و ۵۹)



نمودار ۲: سیستم استدلالی.

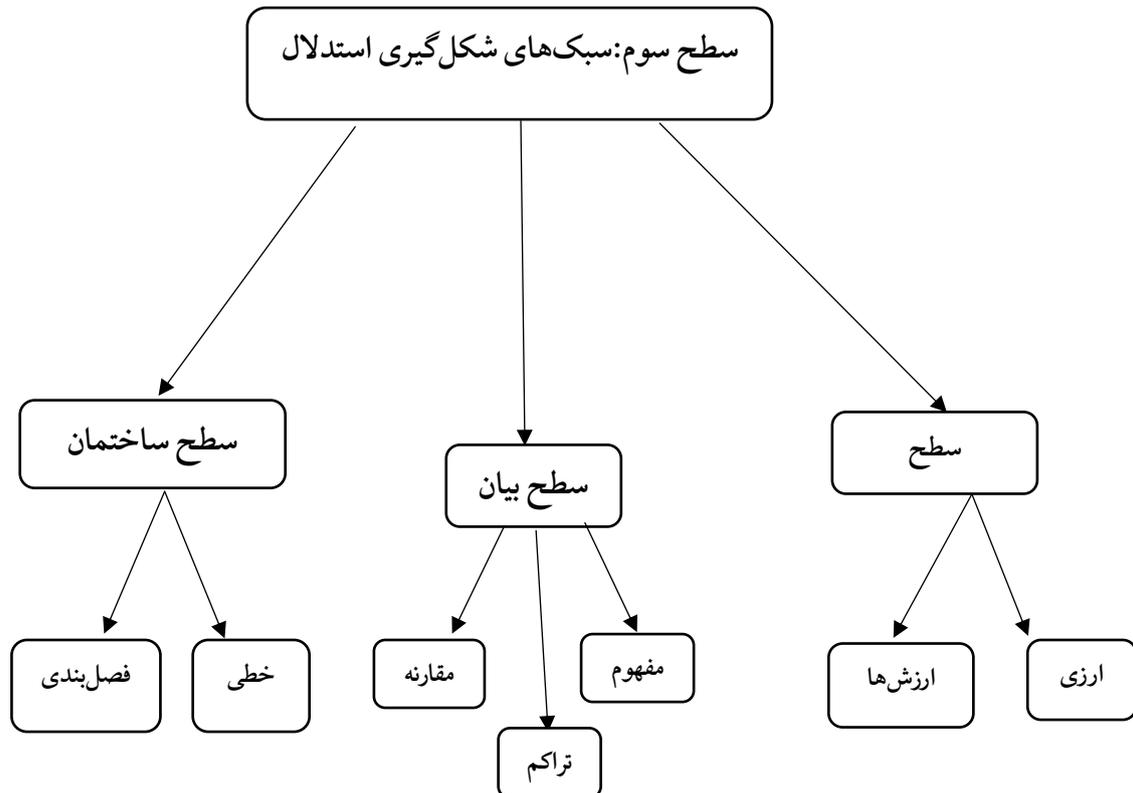
۴.۱. سطح سوم: سبک‌های شکل‌گیری استدلال

یک اثر استدلالی برای شخص استدلال‌گر در به‌کارگیری سبک و اسلوب‌هایی خلاصه می شود که با سایر عناصر

ترکیب شده و یک گفتمان استدلالی را ترتیب می‌دهد. «وظیفه این سبک و اسلوب‌ها تصحیح استدلال و نمایاندن چارچوب «حکم» در وجهی قابل توجیه است. اسلوب‌های به کار رفته برای ایجاد یک گفتمان استدلالی در سه سطح معنا شناسی، بیان و ساختمان و چارچوب استدلال، قابل بررسی است.» (همان، ۷۴)

سطح معناشناسی، مربوط به کاربست استدلالی است که مورد قبول یک جامعه باشد زیرا با ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی آن جامعه منطبق است. این استدلال‌ها به لحاظ معنایی بر دو قسم «ارزیابی» و «ارزش‌ها» ناظر است. **سطح بیان**، شامل انواع مقولات زبانی و یا سبک‌های شکل‌گیری گفتمان به شکل دقیق است تا بتواند در یک چارچوب استدلالی تأثیرات اقناع‌کننده بر مخاطب بگذارد. مانند: مفهوم، مقارنه، توصیف داستانی، استشهاد، تراکم، چالش.

سطح ساختمان و چارچوب استدلال، سبک‌های ساختمان استدلال هنگامی به کار می‌رود که استدلال گر زمان کافی برای ایجاد استدلال خود به شکل متنی شفاهی یا مکتوب داشته باشد و ناظر بر چگونگی ترتیب و ساختمان عناصر سیستم استدلالی می‌باشد که ممکن است به شکل «خطی» یا به شکل «فصل بندی» باشد. (همان، ۱۱۰ و ۷۵)



نمودار ۳: سطح سوم: سبک‌های شکل‌گیری استدلال

پرسش‌های پژوهش

- در سطح معنا شناسی با توجه به ارزش‌های جامعه قوم حضرت نوح (ع) و حضرت شعیب (ع)، از چه استدلال‌هایی استفاده شده است؟ و چرا؟

- با توجه به اینکه در الگوی "پاتریک چاردو"، یکی از سطوح تحلیل گفتمان‌های استدلالی سطح بیانی آن‌هاست، در

سطح بیان، به لحاظ شکل گیری گفتمان کاربرست مقولات زبانی و سبک‌های بیانی چگونه بوده است؟

۳. پیشینه پژوهش

در مورد تحلیل گفتمان‌های پیامبران، مقالات بسیاری موجود است که مهم‌ترین آن‌ها به لحاظ ارتباط با جستار حاضر به این قرار است:

- صالحی، پیمان و طاهره افشار (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی داستان حضرت موسی (ع) در قرآن کریم بر اساس الگوی نورمن فرکلاف» به تحلیل سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین درآیات مربوط به داستان حضرت موسی (ع) پرداخته‌اند. غفاری‌پور، صادق و عباس عرب (۱۳۹۹) در مقاله «بررسی نقش راهکارهای گفتمانی مستقیم و غیر مستقیم در ادبیت سوره نوح (ع)» گفتمان حضرت نوح (ع) را در سطح ادبیت، راهکارهای گفتمانی و لایه‌های متنی و وجوه معانی متعدد مورد بررسی قرار داده‌اند.

مهم‌ترین مقالات یافت شده در بحث گفتمان استدلالی پیامبران اینگونه است:

- تقی زاده، معصومه و دکتر شهریار نیازی (۱۴۰۱) در مقاله «تحلیل استدلال‌های زبانی حضرت ابراهیم (ع) در قرآن براساس نظریه استدلال ورزی استفن. ای. تولمین» به تحلیل استدلال‌های مختلف حضرت ابراهیم براساس الگوی شش گانه تولمین پرداخته است. محمد عرابی، (بی تا)، در مقاله «الحجج الشبه المنطقیه فی قصه سیدنا موسی علیه السلام» از میان چهار نوع استدلال‌های پرلمان به بررسی استدلال‌های شبه منطقی در آیات مربوط به داستان حضرت موسی پرداخته است. آل سالم، اسماعیل (بی تا) در مقاله «حجاجیه القصص القرآنی قصه نوح (ع) انموذجا» براساس قوانین الگوی نظریه استدلال دیکرو گفتمان حضرت نوح (ع) را مورد بررسی قرار داده است.

در مورد تحلیل گفتمان استدلالی براساس الگوی "پاتریک چاردو" مقاله ای یافت نشد.

۴. تحلیل و بررسی

۱.۴. گفتمان حضرت نوح (ع)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۵) أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ (۲۶)

در این آیات حضرت نوح (ع) در یک گفت و گو به عنوان فاعل استدلال گر پیام خود را متوجه مخاطب می‌کند. در آیات قبلی خداوند از انذار مشرکان و احوال ایشان سخن گفته بود و اینجا برای نشان دادن سرانجام تکذیب گران اعمال و عاقبت قوم حضرت نوح (ع) را بیان می‌کند. «عناصر و موقعیت گفتمان، که در شکل گیری استدلال مشارکت دارد به دو شکل بروز دارند: دو طرفه به شکل تبادلی، یک طرفه به شکل ایراد سخن.» (چاردو، ۲۰۰۹: ۶۵) با توجه به خطاب حضرت نوح (ع) روند گفتمان استدلالی از نوع اول و به شکل محاوره‌ای می‌باشد. خبری که آیه بعدی درون خود دارد، اقتضا می‌کند که فاعل استدلال گر جایگاه خود را بیان کند تا مورد قبول مخاطب خویش واقع شود زیرا «فاعل استدلال گر باید اعلام کند که خبر او حق است و این منجر به ایجاد یک روند اقناعی خواهد شد که برای صحت خبر دلیل می‌آورد. (همان: ۵۷) لذا از ابتدا حضرت موضع خود به عنوان انذار دهنده ای آشکار بیان می‌کند. در سطح بیان، جمله با حرف تأکید (انّ) حقانیت فاعل استدلال گر را می‌رساند زیرا «این حرف موجب تأکید نسبت میان دو طرف اسناد شده و از لحاظ دلالتی نفی شک و رد انکار مخاطب را متضمن است.» (ابوالمکارم، ۲۰۰۷: ۱۳۳) همچنین داستان حضرت نوح (ع)

با اسلوب قسم آغاز شده است زیرا مخاطبان آیه به جهت عبرت نگرفتن از سرانجام قوم نوح(ع) نازل منزل منکران رسالت واقع شده‌اند. (طنطاوی، ۱۹۹۷: ج ۷: ۱۸۹) عنصر «خبر» در سیستم استدلالی آیه، با «جمله شروع» (أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ) در منطق استدلالی پیوند خورده است، به این صورت است که نباید جز خداوند یکتا، معبود دیگری را بپرستید. عنصر «اقناع» در جمله (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْآلِيمِ) که در «جمله خلاصه / نتیجه» است نهفته است یک جمله تعلیلیه می‌باشد. «این جمله علت حریص بودن حضرت نوح(ع) را برای مصلحت قومش نشان می‌دهد و به این معنا است که من شما را از عبادت غیر خدا بر حذر می‌دارم زیرا این عبادت عذابی دردناک برایتان در پی خواهد داشت و آنچه مرا بر این تحذیر واداشته است چیزی جز نگرانی و دلسوزی ام نسبت به شما نیست.» (همان، ۱۹۰) عنصر پیوند در بدنه این استدلال، «سبب» است. «استدلال در این روند با یک رابطه سببیت تفسیری شکل می‌گیرد و در سطح زبانی با حروفی مانند (لأن) یا سایر حروف تعلیلی بیان می‌شود. (چاردو، ۲۰۰۹: ۲۷) حضرت نوح(ع) ابتدا برای تأکید بر صحت خبر، خود را به عنوان نذیر مبین معرفی کرد تا بر این اساس، مخاطب را آماده دریافت و پذیرش دو عنصر بعدی سیستم استدلالی کند.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ، مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا، وَمَا تَرَاكَ إِلَّا الَّذِيْنَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ، وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ.

این آیات در بردارنده مواضع قوم حضرت نوح(ع) می‌باشد. در هر استدلالی مخاطبان نسبت به صحت خبر یا موضع گیری می‌کنند یا بی طرف خواهند بود. در این آیه مخاطبان حضرت نوح(ع) نسبت به فاعل استدلال گر یعنی خود حضرت موضع مخالف را اتخاذ کرده و از همین جا به تکذیب خبر نیز پرداخته‌اند. «در این قسمت شیوه ای که فاعل نه با خبر بلکه با فاعل استدلال گر مواجه می‌شود مد نظر است.» (همان، ۶۹) یکی از انواع این شیوه‌ها «عدم پذیرش موضوع» به جهت عدم پذیرش فاعل استدلال گر است. استدلال‌های قوم حضرت نوح(ع)، برای عدم پذیرش «خبر» از ایشان، که مبتنی بر عدم پذیرش خود حضرت بود، در سطح معنایی از قسم «ارزیابی» می‌باشد که مطابق با ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه مخاطب است. یکی از حیطه‌های استدلال‌های مربوط به «ارزیابی»، ارزیابی براساس منافع است. «در طرح‌های انسانی و نتایج مترتب بر آن بر حسب نیازهای معقول کنش گرانی که مسئول انجام آن طرح هستند با عباراتی مانند مفید یا غیر مفید استدلال خود را ابراز می‌کنند. در این قسمت استدلال برای بیان نتیجه یک اتفاق مطرح می‌شود و در پی اهداف اخلاقی اتفاق نیست.» (همان، ۷۷) در این آیات طبق ارزیابی قوم حضرت نوح(ع)، براساس ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه‌شان اطاعت از نوح(ع) سودی ندارد و در نهایت به تکذیب ختم می‌شود زیرا «طبق مغالطه‌هایی که براساس عادت و نه از روی دلیل و منطق میان ایشان رواج داشت، سیادت را مایه تفاضل می‌دانستند. سیادت از نظر ایشان مبتنی بر شجاعت و کرم بود و اسباب آن کاملاً مادی و جسمانی بوده است؛ آن‌ها کسانی که هیکل تنومند و سرزنده‌ای داشتند و نیز ثروتمندان را سرور و بزرگ خود می‌دانستند زیرا از بخشش و صلح آن‌ها بهره مند می‌شدند، صاحبان هیکل و جثه بزرگ نیز در برابر دشمنان سپر آن‌ها محسوب می‌شدند. تشخیص چنین کسانی از طریق اختلاط با آن‌ها یا پیروان آن‌ها مشخص می‌شد لذا اگر بزرگ قومی را نمی‌شناختند، از طریق پیروانش بر او شناخت پیدا می‌کردند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۱: ۲۳۹) استدلال این قوم براساس منافع مادی بوده است لذا آن را به

رؤیت با چشم سر اسناد داده اند. کلمه (بشر) «به پوست صورت، گفته می‌شود و به انسان از آن جهت بشر گفته شده است که پوستش از قسمت موی سر شروع می‌شود برخلاف سایر حیوانات که پوستشان با لایه‌ای از پشم و مو پوشیده شده است.» (راغب، ۱۴۳۰: ۲۵۹) بنابراین حضرت نوح (ع) انسانی شبیه به آن‌هاست و هیچ گونه برتری ندارد. از دیگر استدلال‌های سطح بیانی، اسلوب «مقایسه» است. «کاربست مقایسه در چارچوب استدلال، برای تقویت استدلالی به کار می‌رود که یک نتیجه یا حکم را پشتیبانی می‌کند. از علامت‌های مقایسه در زبان، کلماتی از قبیل: مثل، مانند، به سان، این چنین، همچنین، اینگونه، همانطور که، بیشتر از، کمتر از و... می‌باشد.» (چاردو، ۲۰۰۹: ۸۸) «حکم» مخاطبان حضرت نوح (ع) در برابر «خبر» وحدانیت خداوند، چیزی جز انکار نبود این‌عناد و انکار در این آیه به شکل «مقایسه» و با استفاده از کلمه (مثل) بیان شده است بنابراین چون از نظر مخاطبان، حضرت نوح (ع) هیچ گونه برتری نسبت به آن‌ها ندارد «خبر» او را نمی‌پذیرند. از سوی دیگر پیروان ایشان انسان‌های حقیری هستند به این معنا که نه سیادت دارند و نه ثروتمند هستند و اگر هم کنون پیروی می‌کنند، «یک پیروی ظاهری است و آن‌ها در باطن بر عقیده ما هستند.» (طنطاوی، ۱۹۹۷: ج ۷: ۱۹۲) به بیان دیگر می‌توان گفت آن‌ها برای یک امر واحد که عدم شایستگی نوح (ع) برای پیروی شدن است سه دلیل را پشت سر هم با استفاده از واو عطف بیان کردند. «واو اصلی‌ترین حرف حروف عاطفه است و همه علمای علم نحو معتقدند که واو بر اشتراک معطوف بر آنچه که معطوف علیه بر آن است، دلالت دارد.» (مغنی، ۱۳۶۷: ۴۶۳) قوم نوح (ع)، بعد از اینکه هر دو گروه تابع و متبوع را طبق ارزیابی رایج جامعه خود منحن و غیر قابل پیروی معرفی کردند هر گونه فضلی را از نوح (ع) و پیروانش سلب کرده و براساس دلایل مادی خود آن‌ها را دروغ گو خواندند. «چاردو» این نوع استدلال آوری را در سطح بیان، به نام اسلوب «تراکم» معرفی می‌کند به این صورت که «چندین استدلال در خدمت یک برهان به کار می‌روند.» (چاردو، ۲۰۰۹: ۸۹) بنابراین «حکم» این قوم نسبت به «خبر» نفی و عدم پذیرش است لذا در ادامه استدلال‌های خود را برای اقناع طرف گفت و گو ارائه دادند.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (۲۸)

یکی از اسلوب‌های سطح بیان، اسلوب «چالش» است. در این شیوه استدلالی، خبر مورد سؤال واقع می‌شود و تحقق آن به پاسخ مخاطب گفت و گو، بستگی دارد. (چاردو، ۲۰۰۹: ۹۷) این سبک بیانی، کاملاً با آنچه در علم بلاغت به عنوان استفهام تقریری معرفی شده است منطبق است. «در استفهام تقریری متکلم، مخاطب را وادار به اقرار و اعتراف به امری می‌کند که صحت یا سقم آن نزد او ثابت شده است و باید بعد از ادوات استفهام چیزی که در پی اقرار گرفتن در مورد آن هست را ذکر نمود.» (مغنی، ۱۳۶۷: ۲۶) «خبر»، در این آیه این است که شما چشم خود را بر حقیقت بسته‌اید من نمی‌توانم شما را به پذیرش حقیقت مجبور نمایم و حامل این «حکم» نیز هست که دلایل شما باطل است زیرا عطف فعل (عمیت) با حرف (فا) نشان می‌دهد که قوم نوح (ع) میان برهان‌هایی که حضرت آوردند و انکار آن هیچ فاصله‌ای در نظر نگرفته و سریع از روی کراهت و بدون تأمل انکار کردند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۱: ۲۴۴) به بیان دیگر جمله (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ) «جمله شروع» است که با پیوند موجود در حرف (فا) که سببیت مضمرا را نشان می‌دهد، به «جمله خلاصه» (فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ) می‌انجامد.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا
اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۳۱)

در این آیه، از اسالیب بیانی استدلال استفاده شده است. تراکم استدلال‌ها در این آیه، در پاسخ به «حکمی» است که منکران و معاندان قوم نوح (ع) ابراز کرده بودند. لذا در این آیه حضرت نوح (ع) ضمن پاسخ گویی به تک تک آن «حکم»ها «خبر» استدلال خود را هم بیان نموده است. «خبر» در استدلال قوم این بود که چون تو هیچ گونه فضلی و برتری بر ما نداری بنابراین پیامبر نیستی. حضرت در مقابل این «حکم» فقط به بعضی از اوهام ایشان در مورد لوازم نبوت مانند ثروت مند بودن، دانستن امور غیبی و از جنس بشر نبودن پاسخ داده است. «نفی تمام این امور با فعل مضارع انجام شده است تا نشان دهد که اسناد اموری از قبیل ثروت، علم غیب و فرشته بودن به او منتفی و باطل است.» (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۱: ۲۴۸) و در پاسخ به «حکم» عدم پذیرش و مقبولیت پیروان حضرت نوح (ع) نزد منکران نبوت ایشان، استدلال حضرت، این «خبر» را درون خود دارد که طرد پیروان با ایمان در پیشگاه خداوند ظلم است. در واقع جملات قبلی آیه «جملات شروع» بوده و این جمله پایانی «جمله خلاصه / نتیجه» است که با پیوند سببیت تفسیری یا الزامی رابطه میان اجزای سیستم استدلال را فراهم آورده است. در این پیوند یک رابطه استدلالی مبنی بر سببیت تفسیری یا الزامی وجود دارد که با کلمه (اذن) بیان می‌شود. (چاردو، ۲۰۰۹: ۲۷) به عبارت دیگر عدم ادعای داشتن خزائن ثروت الهی، علم غیب و از جنس بشر نبودن و نیز طرد کسانی که ایمان آورده‌اند برای اینکه ثروت و مکنتی ندارند، داده‌های اولیه سیستم استدلالی حضرت نوح (ع) است یک با یک پیوند تفسیری به جمله نتیجه یعنی ظالم بودن منجر می‌شود.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲) قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا
أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳)

بعد از اینکه حضرت نوح (ع) استدلال‌های خود را در رد «احکامی» که آن‌ها بر «خبر» او وارد کرده بودند بیان نمود. آن‌ها این کار حضرت را یک جدال تلقی کردند. «مجادله، نزاع در قول و آوردن استدلال علیه خصم می‌باشد. لفظ جدال بر مجادله منفی یا مجادله شر اطلاق می‌شود. قوم نوح (ع) بر این عقیده بودند که او با ایشان مجادله کرده است بر سر چیزی که شر است لذا از لفظ جدال استفاده کردند.» (تفسیر الامام الحسین، ۱۴۳۰: ۵۸) پس می‌توان «خبر» را اینگونه تلقی کرد که: کار نوح (ع) یک دعوت نیست بلکه یک جدال عقیم است. از طرفی چون به فاعل استدلال گر شک دارند لذا «یا خبر را رد می‌کنند یا بر آن تعلیق و حاشیه در نظر می‌گیرند.» (چاردو، ۲۰۰۹: ص ۶۹) «حکم» آنان نسبت به «خبر» حضرت نوح (ع) که مبنی بر یکتاپرستی و توحید بود عدم قبول و شک در فاعل استدلال گر است. به نظر «چاردو» «ممکن است فاعل استدلال گر این گزینه را انتخاب کند که شخصا در مورد مسأله ای که از آن دفاع می‌کند ورود کرده و استدلال آورد در این حالت این مسأله به شکل یک مناظره بروز یافته استدلال‌های دیگر مورد شک واقع می‌شوند لذا وارد گفتمان استدلالی جدلی می‌شود.» (همان، ۷۲) بعد از اینکه حضرت نوح (ع) در آیات پیشین استدلال‌های خود را بیان نمود این بار با ضمیر متکلم وحده، خود حضرت به پاسخ منکران می‌پردازد. در آیه بعدی حضرت با جمله‌ای که در آن از اسلوب قصر استفاده کرده است سعی در رساندن مخاطب خویش به مرحله اقناع دارد. قصر موجود در آیه قصر قلب

است. «هنگامی به کار می‌رود که مخاطب به عکس حکمی که شما اثبات کرده‌اید، باور داشته باشد.» (الهاشمی، ۱۳۸۹: ج ۱: ۳۳۶) در اینجا قوم نوح (ع) با بیان تردید آمیز خود نسبت به وقوع عذاب الهی شک را نشان دادند و حضرت در این مناظره در سطح بیان مقابله به مثل نموده و «حکم» آنان را باطل می‌نماید. قطعاً خداوند عذابی را که در وقوع آن شک دارید و لذا می‌خواهید زودتر واقع شود، بر شما نازل خواهد کرد و شما را از این عذاب هیچ راه گریزی نیست و هر گاه مشیت الهی بدان تعلق یابد پیشامد خواهد کرد زیرا هیچ چیزی خداوند را عاجز نتواند کرد و او بر همه چیز تواناست. (طنطاوی، ۱۹۹۷: ج ۷: ۱۹۸) ارتباط بین «جمله شروع» که بر وقوع حتمی عذاب دلالت دارد با قسمت پایانی آیه (وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ) که «جمله خلاصه/نتیجه» است یک ارتباط سببی است.

۲.۴. گفتمان حضرت شعیب (ع)

وَأِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اغْبُدُوا لِلَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ (۸۴)

«جمله شروع» در این آیه دعوت حضرت شعیب از قوم خود برای یکتاپرستی و نفی شرک است و «جمله خلاصه» این است که خدایی جز (الله) برای آن‌ها وجود ندارد. «پیوند» میان این دو جمله از نوع پیوندی سببی است زیرا جمله دوم بیان و توضیح علت امر موجود در جمله نخست است. ادامه آیه نیز با همین چارچوب تکمیل شده است. «جمله شروع» نهی از کم فروشی است و «جمله خلاصه» که با پیوند سببی (ان) بیان شده است بیان دو علت است. «خیر در اینجا به معنای نعمت های الهی است و بیان رؤیت آنان در این خیر این است که حضرت شاهد وضعیت معیشت خوب آنان است لذا برای بیان علت نهی خود این جمله را ذکر نموده است تا بگوید شما با ثروتی که دارید بی نیاز از کم فروشی هستید و در درجه بعدی در بیان علت حضرت یک سطح بالاتر رفته و می‌گوید علاوه بر اینکه نیازی ندارید در مرحله بالاتر من از عذابی که در انتظار شماست هراسناکم.» (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۱: ۳۱۰) در مورد اسالیب سیستم استدلالی، در سطح معناشناسی و در زمینه «ارزیابی» یکی از زمینه‌های ارزیابی، براساس «حقیقت» است. «در این قسمت با صفات مطلق آنچه به وجود کائنات در ایجاد و اصالت و تفرّد آن‌ها مربوط می‌شود را مشخص می‌کند و نیز آنچه مربوط به معرفت است را به عنوان تنها قاعده موجود برای تفسیر عالم بیان می‌کند.» (چاردو، ۲۰۰۹: ۷۵) اگر سبک بیانی قسمت نخست آیه را در جمله (مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ) که کاربست اسم نکره را در سیاق نفی نشان می‌دهد به جهت افاده عمومی که از آن برداشت می‌شود یک اطلاق بدانیم بنابراین در سطح معناشناسی این جمله یک اصل کلی نسبت به وجود معبود بیان می‌کند و آن اینکه تنها معبود انسان، ذات مقدس الله است. در ادامه آیه بعد از اصلاح اعتقادی حضرت نوح (ع) قوم خود را از کم فروشی نهی کرده‌اند. سطح معنایی استدلال براساس قسمت دوم این سطح یعنی «ارزش‌ها» شکل گرفته است. «ارزشها مطابق معیارهای اجتماعی است که در هر جامعه براساس زمینه ارزیابی شکل گرفته است.» (همان، ۷۷) طبق آیات «ارزش» جامعه قوم حضرت شعیب ثروت و قدرت بوده است. «دعوت به اصلاح عمل در این آیه با نهی انجام شده زیرا کم فروشی در میان آنان بسیار رواج داشت تا جایی که قبح و فساد این کار را فراموش کردند.» (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۱: ۳۰۹) بنابراین در مثلث استدلال این آیه، «خبر»ها به شکل درجه بندی شده بیان شده‌اند. ابتدا سطح اعتقاد که ریشه هر گونه اصلاحی است مورد توجه قرار گرفته و «خبر» اینگونه است که خدایی جز

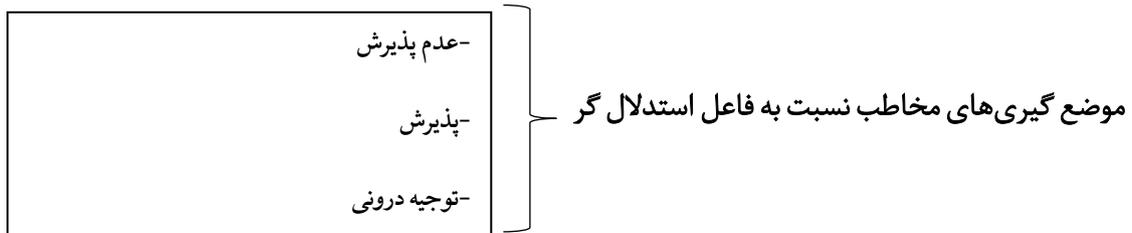
الله وجود ندارد. سپس در سطح پایین تر به اصلاح عمل انسان پرداخته و این «خبر» که کم فروشی بویژه وقتی که صاحب ثروت و مکتب هستیید درست نبوده و عذاب الهی را در پیش خواهد داشت. در ادامه بیان «خبر» که مستتر در «جمله شروع» است، ضلع «اقناع» در «جمله خلاصه» نهان است.

و يَا قَوْمِ أُوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶)

در این آیه ضمن بیان «خبر» جدید، بر «خبر» قبلی تأکید می‌نماید. «جمله شروع» که «خبر» در آن مستتر است کل آیه است و آیه بعدی «جمله خلاصه» و در برگیرنده تلاش حضرت برای تحقق ضلع «اقناع» مثلث استدلالی خویش است. در این آیه با اعاده ندا اهتمام ویژه به مضمون جمله آشکار می‌شود و نیز با نفی ضد آن مضمون که کم فروشی باشد بر اصل ایفای کامل حق تأکید نموده است. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۱: ۳۱۰) «جمله شروع» این آیه مؤکد است و ادامه آن علاوه بر تأکید بر همان جمله یک «خبر» دیگر نیز درون خود دارد. «در این آیه تعمیم بعد از تخصیص به کار رفته است تا علاوه بر نهی از ظلم به مردم در خرید و فروش سایر معاملات را نیز شامل شود.» (طنطاوی، ۱۹۹۷: ج ۷: ۲۵۸) تعمیم بعد از تخصیص یکی از شیوه‌های بلاغی است که برای اطناب به کار گرفته می‌شود و اطناب «افزونی لفظ بر معنا برای فایده ای و یا اداکردن معناست با عبارتی فراتر از حد معمول بلیغان و این افزودن برای فایده تقویت معنا و تأکید است.» (الهاشمی، ۱۳۸۹: ج ۲: ۴۰۷) در سطح معناشناسی، آیه از ارزش‌های سطح «اخلاق» استفاده کرده است. «این ارزش‌ها می‌تواند شامل: هم بستگی، امانت داری، نظم، پاک‌ی، وفاداری، مسئولیت پذیری، تلاش، گذشت، عدالت، نیکی و... باشد.» (چاردو، ۲۰۰۹: ۷۸) در این آیه از میان این ارزش‌ها به ارزش عدالت پرداخته شده است. در ادامه و در تکمیل ضلع «اقناع» مثلث استدلال، حضرت نوح(ع) به بیان علت ذکر این خبرها برای قوم خویش می‌پردازد. علت دعوت به رعایت عدل در معاملات این است که «آنچه خداوند برای شما از رزق حلال باقی نگه می‌دارد بهتر از مال فراوانی است که از طریق کم فروشی حاصل می‌کنید.» (طنطاوی، ۱۹۹۷: ج ۷: ۲۵۸) در جمله پایانی فاعل استدلالگر به بیان جایگاه خود می‌پردازد تا مخاطب استدلال او را آنگونه که مدنظر اوست قبول کند. به معنای اجبار کننده است و معنای آیه این است که این کار را با اختبار خود انجام دهید که به صلاح شماست و من هرگز شما را بر انجام آن مجبور نمی‌کنم.» (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۱: ۳۱۲) آیه بعدی واکنش و «حکمی» که قوم نوح(ع) نسبت به «خبر»‌های او داشته اند را نشان می‌دهد.

قَالُوا يَا سَعِيدُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷)

در این آیه مخاطبان حضرت نوح(ع) نسبت به «خبر»‌هایی که حضرت در آیات پیشین برایشان بیان نمود، «حکم» خود را اعلام می‌کنند. از آنجایی که نبوت نوح(ع) را قبول نداشته و چون او براساس معیارهای آن‌ها مانند ثروت و قدرت، فردی ضعیف بود لذا در این آیه سخنان حضرت را به سخره گرفتند. "چاردو" برای مواضع مخاطب نسبت به شخص استدلال گر سه حالت را بیان نموده است:



«مخاطبی که عنصر فعال یک گفتمان استدلالی است ممکن است اطمینان کافی به کسی که سخن استدلالی می گوید نداشته باشد. از این رو از همان لحظه عدم اعتماد، ممکن است خبر را نپذیرفته یا بر آن توضیح و تفسیری بیافزاید.» (چاردو، ۲۰۰۹: ۶۹) توضیح و اظهار نظر مخاطبان حضرت نوح (ع) تمسخر و عدم پذیرش است. نماز ستون همه ادیان بوده است و همه معاندان و تکذیب گران همواره آن را انکار نموده و نمازگزاران را مسخره می کردند و چون نماز از بارزترین عبادات حضرت نوح (ع) بود آن را دست مایه تمسخر خود قرار دادند و نهی از پرستش بت ها و کم فروشی را بر وجه تهکم به نماز اسناد دادند که یک اسناد مجازی است که هدف آن سخریه است زیرا همگان می دانند که افعال آمر و ناهی نیستند. (ابن عاشور ۱۴۲۰: ج ۱۱: ۳۱۳) جمله پایانی آیه که با چهار تأکید بیان شده نشان دهنده اصرار شدید آنان بر موضع خود نسبت به حضرت نوح (ع) است. «این جمله از سرگیری یک تهکم دیگر است که با جمله اسمیه، حرف (ان) و لام قسم و اسلوب قصر مؤکد شده است. حلیم به معنای عقل کل و رشید به معنای کسی است که صاحب تدبیر در مال و ثروت است.» (همان، ۳۱۴) گرد هم آمدن این عوامل تأکیدی در این آیه نشان از شدت پافشاری آنان بر مضمون «حکم» خود دلالت دارد. به کارگیری دو صفت حلیم و رشید نیز از باب سخریه و حاصل نگاه آنان به انسان ها بر اساس معیار قدرت و ثروت بوده است.

. قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمُ إِلَىٰ مَا أَنهَآكُمْ عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أَنِيبُ (۸۸)

در این همچون بسیاری از گفتمان های قرآنی از اسلوب استفهام تقریری استفاده شده است که در تقسیم بندی سطح بیانی "چاردو"، اسلوب «چالش» نامیده می شود که در گفتمان حضرت نوح (ع) به توضیح آن پرداختیم. در این روش خبر مورد سؤال می شود و تحقق آن به پاسخ مخاطب بستگی دارد. در تفسیر الوسیط، مقصود شعیب (ع) در این آیات اینگونه بیان شده است: «ای قوم! اگر من برهان روشنی داشت باشم و خداوند نعمت نبوت را به من عطا کرده باشد. جواب این عبارت شرطی محذوف است و می تواند اینگونه باشد: به من بگوئید که اگر اینگونه باشد آیا سزاوار است که من برای خوشامد شما با امر خداوند مخالفت کنم. در ادامه حضرت شعیب (ع) از اخلاق و سلوک خود با آن ها خبر می دهد و می گوید من با امر به یکتا پرستی و عدم کم فروشی نمی خواهم بر شما سبقت بگیرم و شما را نهی کرده و خودم آن کار را انجام دهم بلکه آنچه را برای شما برمی گزینم برای خود نیز برمی گزینم. (طنطاوی، ۱۹۹۷: ج ۷: ۲۶۰) در سطح معنایی اسالیب سیستم استدلالی، قسمت ارزش ها، استدلال های حضرت براساس ارزش های اخلاقی مانند عدالت و نکویی بنا شده است زیرا وقتی دیگری را از انجام کاری نهی می کند خود را نیز از انجام آن برحذر می دارد. در تفسیر "کشاف زمخشری" در مورد فعل (خالفنی الی) اینگونه آمده است که: «گفته می شود: خالفنی فلان الی کذا: وقتی که به

کاری همت گمارد که تو از آن روی گردان شده‌ای. و خالفنی عنه: وقتی که از آن روی گردان شود در حالی که تو به آن همت گماری. (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۲: ۲۸۷) بنابراین حضرت شعیب (ع) بعد از دریافت «حکم» از مخاطبان خود در مقام «اقناع» با اسلوب قصر تنها هدف خود را از این دعوت اصلاح گری اعلام می‌کند.

وَاِذَا قَوْمٌ لَا يَجْرِمُكُمْ شِقَاقِي اَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ اَوْ قَوْمَ هُودٍ اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمٌ لَوْطٍ مِنْكُمْ بَعِيْدٍ (۸۹)
وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ اِنَّ رَبِّي رَحِيْمٌ وَدُوْدٌ (۹۰)

در این آیه در ادامه تکمیل ضلع «اقناع» حضرت نوح (ع) یکی از اسالیب بیانی استدلال به نام «استشهاد» را به کار می‌گیرد. «این اسلوب از یک پدیده زبانی که اسلوب غیر مستقیم نامیده می‌شود، نشأت می‌گیرد. استشهاد به معنای نقل سخنان مکتوب یا شفاهی از متکلمی دیگر است که فاعل استدلال گر برای ایجاد تأثیر تصدیقی در گفتمان استدلالی از آن بهره می‌جوید. در این حالت استدلال مصدر حقیقتی است که از یک گفته یا یک تجربه یا یک معرفت و نگاه خاص منشأ گرفته است. در استشهاد مبنی بر تجارب، شاهد شامل مطالبی است که از دیده‌ها و شنیده‌های متکلم خبر می‌دهد.» (چاردو، ۲۰۰۹: ۹۵ و ۹۴) حضرت شعیب (ع) بعد از بیان نیت پاک خود در اصلاح گری و عدم سودجویی شخصی این بار با بیان تجاربی که برای مخاطبش دور هم نیست به نهی آنان از بت پرستی و کم فروشی می‌پردازد تا با بیان این مثال‌های عینی تأثیر اقناعی استدلالش دوچندان شود. «ای قوم من، مبادا دشمنی شما با من و افراط در نافرمانی و سرپیچی از دستورات من شما را به سرانجام قوم نوح (ع)، هود و قوم حضرت صالح دچار کند. اگر شما از عاقبت امر این اقوام عبرت نگیرید قوم لوط که به لحاظ زمانی و مکانی به شما نزدیک‌تر هستند از آن‌ها عبرت بگیرید. زیرا دوران نبوت حضرت لوط از دوران نبوت حضرت شعیب دور نیست و سرزمین لوط نیز فاصله چندانی از مدین ندارد و مدین بن ابراهیم که جد قبیله شعیب بوده است با دختر حضرت لوط ازدواج کرده بود.» (طنطاوی، ۱۹۹۷: ج ۷: ۲۶۲) بیان عاقبت قوم لوط که به لحاظ مکانی و زمانی نسبت به سایر اقوام به قوم حضرت شعیب نزدیک‌تر هستند استشهاد به یک تجربه نزدیک است که می‌تواند تأثیر اقناعی دوچندانی داشته باشد. لذا جمله بعدی عطف بر جملات این آیه می‌شود. به عبارتی دیگر بعد از انداز منکران را ه برگشت را به ایشان نشان می‌دهد و آنان را به توبه و بازگشت به مسیر درست دعوت می‌کند این «جمله شروع» که شامل دعوت به استغفار است با پیوند سببیت به «جمله خلاصه» که مهربان و پذیرنده یافتن ذات باری تعالی است می‌انجامد. کلمه ودود اسم مبالغه از ریشه (ود) است که به معنای محبت است و در این آیه در مقام تعلیل برای توبه است به این صورت که خداوند نسبت به کسی که توبه می‌کند بسیار مهربان است. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۱: ۳۱۸) علاوه بر این بیان علت، حضرت شعیب کلمه (رب) را یک بار به ضمیر متعلق به خودش یعنی ضمیر متکلم وحده و یک بار به ضمیر قومش یعنی جمع مذکر مخاطب اضافه کرده است تا نشان دهد که این معبود پرودگار آن‌ها نیز هست تا از این طریق آنان را از مخالفت با پرودگار بازدارد.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيْرًا مِمَّا تَقُوْلُ وَاِنَّا لَنَرَاكَ فَيِنَا ضَعِيْفًا وَاَوْ لَا زَهْمُكَ لَرَجْمْنَاكَ وَا مَا اَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْرٍ (۹۱)

پاسخ قوم شعیب به تریب و ترغیب حضرت، عدم پذیرش و حتی تهدید است. «جمله شروع» سیستم اقناعی

مخاطب، این است که سخنان تو در دایره فهم ما جایگاهی ندارد و تو در نظر ما فرد ضعیفی هستی جز اینکه پیروانی اندکی داری که اگر آن‌ها نبودند حتماً تو را سنگسار می‌کردیم. بنابراین «پیوند» سببیت این جمله را به «جمله خلاصه» که همان سنگسار کردن و نیز بی‌اهمیت بودن شعیب برای این قوم است پیوند می‌زند. ای شعیب تو چیزی می‌گویی که ما به آن اعتقاد نداریم. این جمله مقدمه و علت تهدید شعیب است لذا جمله بعدی (وَإِنَّا لَنَرَاكَ فَيِنَا ضَعِيفًا) را بر آن عطف شده است یعنی در صورت آزار و اذیت ما قدرت و قوتی هم نداری جمله بعدی نشان می‌دهد که تهدید آنان حتمی است زیرا به علت وجود پیروان اندک این تهدید عملی نشده است. جمله آخر مضمون این قسمت را تأکید می‌کند؛ اگر این عده اندک نبودند حتماً تو را سنگسار می‌کردیم زیرا تو در میان ما قدرت خاصی نداری. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۱: ۳۱۹) «پیوند» های جملات این آیه که به نوعی رابطه علی میانشان برقرار است از نوع «وصل» می‌باشد. (در این «پیوند» با یک عملیات جمع وجود دارد و وصل میان جملات بیانگر یک رابطه استدلالی است.) (چاردو، ۲۰۰۹: ۲۵) در مثلث سیستم استدلالی مخاطب، «خبر» که از ارتباط میان «جمله شروع» و «جمله خلاصه» ایجاد می‌شود حاکی از این است که سخنان حضرت شعیب در سیستم فهم مخاطب جایگاهی ندارد لذا سعی در طرد او دارند. یکی از این «پیوند» ها حرف (لولا) است. لولا حرف امتناع وجود است که بر جمله اسمیه وارد می‌شود و جواب آن اگر مثبت باشد فعلی است که مقرون به لام است. (سیوطی، ۲۰۰۸: ۳۰۰) به عبارت دیگر خبری که از این جمله برداشت می‌شود اینگونه است که اگر کسی از قدرت برخوردار نباشد ما او را طرد می‌کنیم. «حکم» آنان در برابر استدلال‌های حضرت عدم پذیرش است زیرا طبق ارزیابی بر اساس ارزش‌های جامعه آنان قوت و قدرت یک شخص به داشتن قبیله ای پرجمعیت مربوط است اما این «حکم» و نیز استدلال بعدی آنان مورد قبول حضرت شعیب واقع نشده و در ادامه حضرت استدلال‌های پایانی خود را به عنوان اتمام حجت با این قوم بیان می‌کند.

۵. نتیجه گیری

در پاسخ به پرسش‌های پژوهش، یافته‌های پژوهش این نتایج را در بردارد:

استدلال‌های قوم حضرت نوح و شعیب، در سطح معنایی از قسم «ارزیابی» می‌باشد که مطابق با ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه مخاطب است. یکی از حیثه‌های استدلال‌های مربوط به «ارزیابی»، ارزیابی براساس منافع است. طبق ارزیابی این اقوام، براساس ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه‌شان اطاعت از پیامبران سودی ندارد و در نهایت به تکذیب ختم می‌شود زیرا طبق مغالطه‌هایی که براساس عادت و نه از روی دلیل و منطق میان ایشان رواج داشت، سیادت را مایه تفاضل می‌دانستند. سیادت از نظر ایشان مبتنی بر شجاعت و کرم بود و اسباب آن کاملاً مادی و جسمانی بوده است؛ آن‌ها کسانی که هیكل تنومند و سرزنده‌ای داشتند و نیز ثروتمندان را سرور و بزرگ خود می‌دانستند زیرا از بخشش و صلح آن‌ها بهره‌مند می‌شدند، صاحبان هیكل و جثه بزرگ نیز در برابر دشمنان سپر آن‌ها محسوب می‌شدند. بنابراین پیامبران انسانی‌هایی شبیه به آن‌ها هستند و هیچ‌گونه برتری ندارند. در مقابل استدلال حضرت نوح و شعیب در سطح معنا شناسی و از قسم «ارزیابی» مطابق با اعتقاد توحید ایشان است و ثروت‌های مادی در برابر رحمت و نعمت نبوت برایشان بی‌ارزش است. همچنین طبق ارزیابی مخاطبان این دو پیامبر، پیروان آن‌ها نیز ضعیف و ناچیز بودند اما این پیامبران در مقابل ایمان را موجب برتری آن‌ها اعلام می‌کند. علت به کارگیری چنین استدلال‌هایی از سوی قوم این دو پیامبر، می‌تواند مبتنی بر نگاه مادی آنان و غفلت و دنیا دوستی آنان باشد در مقابل استدلال پیامبران از اعتقاد توحید و زهد آنان برآمده است. اگر مخاطب در پی ثروت و قدرت است آنان همه را خلاصه در اتصال به ذات خداوند و عقیده

توحید تفسیر می کنند و همواره مخاطبان خود را به این اعتقاد دعوت می کنند. در واقع استدلال های پیامبران در راستای استدلال های مخاطب بوده است اما روش دستیابی به نتیجه و هدف پیامبران و مخاطبان نشان متفاوت بوده است. و این نشان دهنده این است که پیامبران همواره سعی در آفرینش نگاه نو و افق جدیدی برای مادیات و نگاه و چارچوب دنیایی داشته اند.

در سطح بیانی هر دو گفتمان، از اسلوب مقایسه استفاده کرده اند. پاسخ مخاطبان حضرت نوح (ع) در برابر «خبر» وحدانیت خداوند، چیزی جز انکار نبود این عناد و انکار در این آیه به شکل «مقایسه» و با استفاده از کلمه (مثل) بیان شده است بنابراین چون از نظر مخاطبان، حضرت نوح (ع) هیچ گونه برتری نسبت به آنها ندارد «خبر» او را نمی پذیرند. قوم شعیب (ع) نیز بر مبنای ارزش ها و ارزیابی های مشابه در سطح معنا شعیب و پیروانش را ناچیز و ضعیف می دانستند و تنها عامل عدم آزار و اذیت شعیب را وجود قوم و قبیله او اعلام کردند، لذا حضرت شعیب در پاسخ آنها با همان شیوه بیانی خودشان یعنی اسلوب مقایسه پاسخ می دهد که آیا قدرت قوم و قبیله با قدرت خداوند قابل قیاس است؟

از دیگر اسالیب بیانی که در گفتمان حضرت شعیب مشهود است، کاربست اسلوب استشهاد است. حضرت شعیب بعد از بیان نیت پاک خود در اصلاح گری و عدم سودجویی شخصی این بار با بیان تجاربی که برای مخاطبش دور هم نیست به نهی آنان از بت پرستی و کم فروشی می پردازد تا با بیان این مثال های عینی از قوم هود، صالح و لوط تأثیر اقناعی استدلالش دوچندان شود.

۶. منابع

- قرآن کریم

۱. ارسطو طالیس، (۱۹۷۹)، الخطابة، تحقیق: عبدالرحمن بدوی، بیروت: دار القلم.
۲. ابوالمکارم، علی، (۱۴۲۸)، الجملة الاسمية، القاهرة: دار المعارف.
۳. ابن عاشور، محمد طاهر، (۱۴۲۰)، التحرير و التنوير، لبنان، بیروت: مؤسسة التاريخ العربی.
۴. أبو مصطفی، ایمن، (۲۰۱۱)، الحجاج و وسائله البلاغیة فی النثر العربی القديم، الرياض: دار النابغة.
۵. حسین بن علی (ع)، (۱۴۳۰)، تفسیر الامام الحسین علیه السلام التفسیر الاثري التطبیقي، محقق: محمد علی حلو، کربلا: العتبة الحسينية المقدسة.
۶. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین ابن محمد، (۱۴۳۰)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۷. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، بیروت: دار الكتاب العربی.
۸. سیوطی جلال الدین، (۲۰۰۸)، الاتقان فی علوم القرآن، دمشق، مؤسسة الرسالة الناشرین.
۹. چاردو، باتریک، (۲۰۰۹)، الحجاج بین النظرية و الاسلوب عن کتاب نحو المعنی و المبنى، ترجمه: أحمد الوردنی، بیروت: دار الكتاب الجديد المتحدة.
۱۰. طنطاوی، محمد سید، (۱۹۹۷)، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، القاهرة: نهضة مصر.
۱۱. مشبال، محمد، (۲۰۲۱)، محاضرات فی البلاغة الجديدة، بیروت: دارالرافدین.

۱۲. المودن، حسن، (۲۰۲۱)، بلاغة الحجاج الحجاج بالایطوس و الباطوس بحوث و ترجمات، المملكة الأردنية الهاشمية: دار كنوز المعرفة للنشر و التوزيع.
۱۳. الأنصاری، ابن هشام، (۱۳۶۷)، مغنی اللیب عن كتب الأعریب، قم، انتشارات تبریزی.
۱۴. الهاشمی، أحمد، (۱۳۸۹)، جواهر البلاغة، ترجمه حسن عرفان، ج اول و دوم، چاپ دهم، قم: نشر بلاغت.